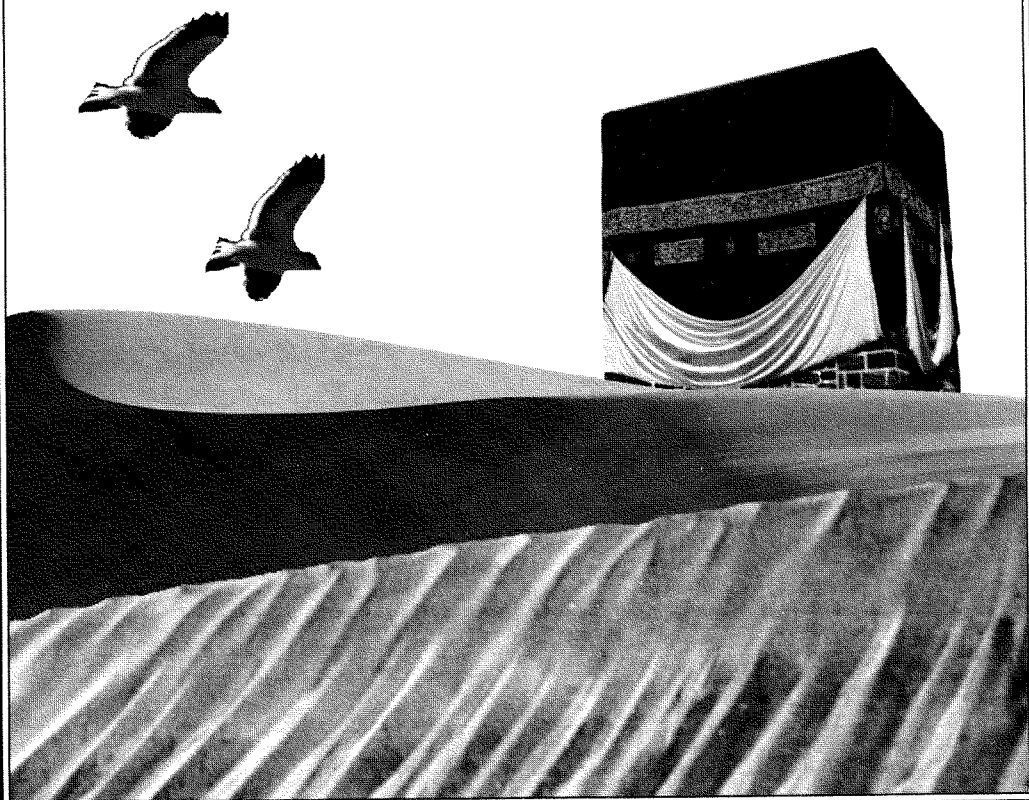
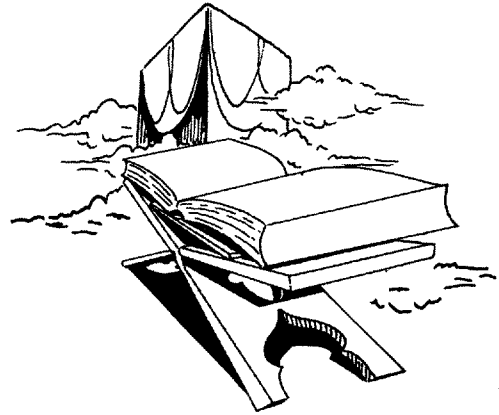


اسرار و معارف حجّ



حج در کتاب خداوند (۶)



محمد علوی مقدم

مقاله زیر، ششمین و آخرین قسمت از مقالات «حج در کتاب خداوند» است که توسط محقق ارجمند آقای دکتر محمد علوی مقدم به نگارش در آمده و با تحقیقی عالمانه به شرح و تفسیر آیات مرتبط با حج پرداخته‌اند. ضمن تشکر از نویسنده محترم، توجه خوانندگان گرامی را به آخرین بخش آن جلب می‌کنیم:

فاضل مقداد در بحث از آیه «أَذِّنُ فِي النَّاسِ...» نوشته است:^۱
برخی گفته‌اند: مورد خطاب آیه، ابراهیم عليه السلام است و بعضی هم مورد خطاب را، شخص حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم دانسته و برای تأیید این سخن، روایت زیر را هم از امام صادق عليه السلام نقل کرده‌اند:

«إِنَّ النَّبِيَّ أَقَامَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ لَمْ يَحْجْ فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ، أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ مُنَادِيَهُ أَنْ يُؤَدِّنَ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ...»

سید هاشم بحرانی (بحرینی) نیز همین مطلب را نقل کرده^۲ و افزوده است: پس از نزول این آیه، پیامبر، دستور داد با صدای بلند آواز در دهند و اعلام کنند که پیامبر در این سال حج خواهد گزارد.

پیامبر گرامی چهار روز مانده از ماه ذی‌القعدة، از مدینه به قصد زیارت کعبه درآمد



و اعمال حج را به شیوه‌ای که مسلمانان خوب فراگیرند، انجام داد.

نویسنده «مسالک الأفهام» نوشته است: ^۳

«أَذِّنُ فِي النَّاسِ...»؛ یعنی «نَادِ فِيهِمْ بِالْحَجِّ»؛ «آنان را دعوت به حج کن.»

و افزوده است که برخی از مفسران معتقدند: مورد خطاب در آیه، حضرت محمد ﷺ است؛ زیرا آیه: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ...» ^۴ نمی تواند دلیل باشد بر این که: مخاطب، ابراهیم ﷺ است؛ چون به گفته علامه فاضل جواد کاظمی، نویسنده کتاب مسالک الأفهام:

«إِنَّ الْخِطَابَ فِي الْقُرْآنِ إِذَا حَمَلَهُ عَلَى أَنَّ مُحَمَّدًا هُوَ الْمُخَاطَبُ فَهُوَ أَوْلَى.»

پس مورد خطاب، شخص حضرت محمد است، با توجه به این که پیامبر گرامی، پس از دو سال اقامت در مدینه، به این فرمان مأمور شده و از حضرت صادق علیه السلام هم روایتی در این باره در کتاب کافی هست. ^۵

پس از نزول آیه «أَذِّنُ فِي النَّاسِ...» پیامبر صلی الله علیه و آله هم دستور داد: ندا در دهند که پیامبر، امسال حج به جا خواهد آورد.

«يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»؛ ^۶ «از راه‌های دور، به سوی تو، به مکه آیند.»

«لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»؛ ^۷ «تا منافع خود را ببینند.» لام در «لشاهدوا» لام مقصود

و فایده است.

«وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ»؛ «خدا را در روزهای معلوم یاد کنند.»

به یاد خدا بودن یکی از اهداف اصلی حج است. اگر خوب توجه کنیم، می بینیم که در تمام اعمال حج، به یاد خدا بودن و نام خدا را به زبان آوردن وجود دارد و هدف اصلی در تمام مراحل، توحید است و نفی شرک و داشتن اخلاص.

این است که پس از «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ...»؛ ^۸ باز جمله «وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ...» می آید تا انسان‌ها خدا را فراموش نکنند و به یاد خدا باشند.

گو این که زمخشری گفته است: ^۹ جمله «وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ...» کنایه از ذبح و نحر است؛ زیرا به هنگام قربانی کردن، «بسم الله...» بر زبان جاری می کنیم و به اصطلاح، ذبح همراه با ذکر است؛ یعنی ذکر را گفته و ذبح را اراده کرده است (= ذکر لازم و اراده ملزوم) و همین را در اصطلاح کنایه گویند. ^{۱۰}

قرطبی هم گفته است: ^{۱۱} منظور از ﴿وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ...﴾ تسمیه و بسم الله گفتن است در موقع ذبح و نحر! زیرا کفار به نام بت‌ها قربانی می‌کردند و قرآن خواسته است یک عادت خرافی دیگر عرب جاهلی را از میان ببرد و عمل آنان را که در راه بت‌ها قربانی می‌کردند و جهت تقرّب به بت بود، از میان بردارد و با خرافات مبارزه کند؛ زیرا اسلام معتقد است که هر کار باید برای تقرّب به خدا باشد و نه تقرّب به بت.

سید قطب در بحث از این بخش آیه، نوشته است: ^{۱۲} مقدم آمدن «ذکر الله» بر ذبایح و قربانی‌ها و «بهیمة الأنعام» ^{۱۳} از این جهت است که هدف اصلی به یاد خدا بودن است، منظور اصلی از قربانی هم، تقرّب الی الله است. به یاد خدا بودن است نه نحر و قربانی که البته نحر و قربانی هم، خود یاد بود و رمزی است از فداکاری اسماعیل علیه السلام و یادی است از طاعت و فرمانبرداری دوبنده موحد خدا - ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام -.

قرآن در این آیه، بلافاصله هدف اجتماعی دیگری را که اطعام فقرا باشد، دنبال می‌کند و می‌گوید: ﴿...فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ﴾؛ یعنی از گوشت چهارپایان، خود بخورید و به گرسنه و مستمند هم بخورانید که این بخش از آیه، متضمن دو دستور و دو مطلب است:

۱ - اجازه خوردن گوشت قربانی. ۲ - اطعام فقیر

که به قول سید قطب، امر به خوردن گوشت ذبیحه، استحبابی است و امر به خوراندن گوشت به فقیر و مستمند، وجوبی است و شاید هدف از خوردن گوشت این باشد که فقرای مستمند بدانند که گوشت پاکیزه و خوب است.

«... وَ لَعَلَّ الْمُضْطَّوِدَ مِنْ أَكْلِ صَاحِبِهَا مِنْهَا أَنْ يُشْعِرَ الْفُقَرَاءَ، أَنَّهَا طَيِّبَةٌ كَرِيمَةٌ». ^{۱۴}

زمخسری در بحث از این بخش آیه، در «بهیمة الأنعام» نوشته است: ^{۱۵} بهیمة، هر چهارپای بی‌زبانی را دربر می‌گیرد ولی با اضافه شدن به «أنعام» فقط گاو و گوسفند و شتر را شامل می‌شود.

امر در «كُلُوا مِنْهَا» برای ایاحه است؛ زیرا عرب جاهلی، از نسائک و قربانی‌های خود، چیزی نمی‌خورد ولی اسلام برای برقراری مساوات و مواسات با فقرا، خوردن گوشت قربانی را مباح دانسته و گفته است: «فَكُلُوا مِنْهَا». ^{۱۶}



نویسنده «اقصی البیان» هم در این باره نوشته است: ^{۱۷} امر به خوردن از ذبیحه، شاید از این جهت باشد که در جاهلیت، اعراب به علت تشخص و خود را تافته جدا بافته دانستن، از گوشت قربانی نمی خوردند ولی اسلام دستور داد اندکی هم که شده از گوشت قربانی بخورند تا میان اغنیا و فقرا مساوات و موااسات برقرار شود.

قرطبی در بحث از «وَأَطْعُمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ»؛ نوشته است: ^{۱۸} فقیر صفت بائس است و بائس کسی است که بؤس و شدت فقر، او را فرا گرفته باشد. يقال: بئس، بیأس، بأساً؛ اذا افتقر، فهو بئس.

و گاه «بائس» بر کسی که حادثه‌ای برای او رخ داده باشد، اطلاق می شود.
بؤس، بیؤس، بأساً؛ اذا اشتد. ^{۱۹}

نویسنده مسالک الأفهام، ذیل بحث از آیه مزبور، نوشته است: ^{۲۰} به قول زمخشری عبارت «وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ» کنایه است برای ذبح و نحر؛ زیرا مسلمانان در هنگام ذبح و نحر، نام خدا را بر زبان می آورند و این خود دلیلی است بر این که غرض اصلی، تقرّب به خدا و به یاد خدا بودن است.

دنباله آیه هم که گفته شده: «...فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعُمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ» می تواند قرینه‌ای باشد برای تأیید سخن زمخشری؛ زیرا امر به خوردن و خوراندن، معمولاً پس از ذبح و نحر است. در باب بائس و فقیر هم نوشته است:

بائس؛ الذی أصابه بؤس، أي شدة.

الفقیر؛ ^{۲۱} محتاج نیازمندی که تنگدستی و نداشتن خرجی، او را شکسته باشد؛ «كأنه

انكسر فقر ظهره»

● «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَنَّهُمْ ^{۲۲} وَلِيُوفُوا نَذْوَهُمْ وَلِيُطَوِّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» ^{۲۳}.

«سپس باید مو و ناخن بسترند (حلق و تقصیر به جای آرند؛ یعنی سر بتراشند و ناخن و یا موی بسترند، از احرام به در آیند) و به نذرهایشان وفا کنند و بر این خانه کهن، آزاد از ملکیت مردم، طواف برند.»

می دانیم که با قربانی کردن، حاج باید سر بتراشد و یا ناخن و موی بسترند، تا آنچه

که در زمان احرام بر وی ناروا بود، روا شمرده شود.

عجیب است که باز هم، اسلام دستور مفید اجتماعی صادر می‌کند و امر می‌کند که انسانها عمل خیر انجام دهند، تا بهره‌اش به دیگران برسد؛ زیرا وفای به نذر، سودی به فقرا هم می‌رساند (...وَلْيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ...) لام حرف تعلیل که بر فعل امر در آمده است.

به اعتقاد قراء مدنی (عاصم و دیگران) ساکن است. بعضی هم این‌گونه لام‌ها را مکسور خوانده‌اند. ۲۴

در بحث از ﴿...وَلْيُؤْفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ...﴾ نویسنده «اقصى البيان» در جلد یکم، صفحه ۳۵۳ نوشته است:

این بخش از آیه، صراحت در امر به طواف دارد و دال بر وجوب طواف است و آیه، در مقام بیان اصل تشریح وجوب طواف است که به طور مجمل بیان شده و تبیین آن، از دستور پیامبر ﷺ که فرمود: «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ» روشن می‌گردد.

«بَيْتِ الْعَتِيقِ»؛ یعنی کعبه، به خاطر قدیمی بودنش آن را بیت العتیق گویند؛ زیرا اولین خانه‌ای است که برای عبادت ساخته شده است؛ «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ» ۲۵
و شاید بهتر است بگوییم:

از آن جهت کعبه بیت‌العتیق است که از ملکیت مردم آزاد است و به قول شیخ طوسی در جلد هفتم التبیان، ص ۲۷۶ از تملک جبابره فرزندان آدم آزاد است و در تفسیر مجاهد هم (جلد ۲ صفحه ۴۲۳) در باب «البیت العتیق» نوشته شده است: «اعتقه الله عز و جلّ مِنَ الْجَبَابِرَةِ».

زمخشری (در جلد ۳ صفحه ۲۲ کشاف نوشته است: از آن جهت کعبه را بیت عتیق گویند که: «لَمْ يَمْلِكْ قَطُّ»

در خلاصه تفسیر کشف الأسرار (جلد ۲ صفحه ۹۰) در ترجمه: «...وَلْيُؤْفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ...» نوشته شده است:

«بر خانه آزاد از ستم جباران طواف نمایند.»

در کتاب «مختصر من تفسیر الإمام الطبری» (جلد یکم، صفحه ۴۸۲) بیت العتیق را بیت‌الله الحرام دانسته و افزوده است که «لَأَنَّه لَمْ يَمْلِكْ أَحَدٌ».

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾

«این است احکام حج و هرکس چیزهایی را که خدا حرمت نهاده، بزرگ و محترم بشمارد، البته مقامش نزد خدا بهتر خواهد بود. و خدا چهارپایان را بر شما حلال کرده، مگر آنچه که برای شما خوانده شد (آن چیزهایی که در سورهٔ مائده گفته شده که حرام است) پس، از پلیدی بت‌ها اجتناب کنید و از گفتار دروغ و قول باطل دوری گزینید.»

ابوالقاء عکبری، در بحث از این آیه گفته است: ۲۶

«ذلک» خبر است برای مبتدای محذوف؛ یعنی «الأمر ذلک» و منظور این است که مناسک و عبادات و آدابی که برای حج مقرر داشتیم، این‌ها بود که گفته شد و به آنها اشاره شد.

در این آیه، قرآن می‌خواهد مردم را به «حرمت الله» تشویق کند و از انسان بخواهد که از منهیات الهی دوری جوید. این است که گفته:

﴿وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ ۲۷ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ که به قول عکبری ۲۸ «هو» در این جا ضمیر تعظیم است و در واقع بزرگداشت و تعظیم دستورات خدایی، نه تنها نزد خدا خوب خواهد بود، بلکه به قول سید قطب، ۲۹ از نظر وجدان و عقل نیز خوب خواهد بود؛ زیرا دستورات خدایی، حیات اجتماعی انسان‌ها را آرامش می‌بخشد، جامعه را اداره می‌کند و به مردم رفاه و آسایش می‌دهد ۳۰ و جالب این که در بخش پایانی آیه گفته است: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾.

که در واقع «فاء» در فعل «فاجتنبوا» فاء تفریع است و می‌خواهد بگوید؛ اجتناب از «أوثان» و بت‌ها و دوری گزیدن از سخن باطل، از مصادیق تعظیم حرمت الله است؛ زیرا این دو امر ناپسند، در میان اعراب جاهلی، معمول بود، لذا خدا می‌گوید: بت پرستی و سخن بیهوده گفتن را کنار بگذارید؛ زیرا شرک به خدا و پرستش بت، آلودگی باطن و پلیدی درونی ایجاد می‌کند و پاکی و نقاوت دل را از میان می‌برد.

خدای بزرگ، پس از تشویق و حث بر تعظیم حرمت، دوری گزیدن از دو چیز را، که عرب جاهلی بر آنها معتقد بود و اجتناب از آنها برای انسان بسیار مفید است، دستور

داده است و چون «رجس» اعم است از «اوثان»، به این جهت مطلب با «من» بیانی ادا شده تا گفته شود که شرک به خدا و بت پرستی رجس است و با این که عبادت «اوثان» اصل زور و انحراف از طریق حق است، مع ذلک برای توضیح بیشتر و تعمیم بعد از تخصیص مطلب بیان شده و در واقع گفته شده است.^{۳۲}

﴿فَاجْتَنِبُوا عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ الَّتِي هِيَ رَأْسُ الزُّورِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ كُلَّهُ وَلَا تَقْرَبُوا سَيِّئًا مِنْهُ...﴾

جالب توجه، این که: اجتناب از گفتار دروغ و انحراف از راه حق، از نظر اسلام آن اندازه اهمیت دارد که خدای بزرگ آن را در ردیف شرک به خدا قرار داده است:

﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ ۳۳ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾^{۳۴}

فاضل مقداد ذیل بحث از آیه مزبور (آیه ۳۰، از سوره حج)، درباره «فَهُوَ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّهِ» نوشته است:^{۳۵}

در این جا «خیر» صفت تفضیلی نیست بلکه اسم مصدر نکره است؛ نکره بودن آن هم از لحاظ بلاغی مفید معنای تعظیم است. (برخی هم کلمه خیر را افعال تفضیلی دانسته‌اند).

ارتباط معنایی آیات نیز حائز اهمیت است؛ زیرا در آیات قبلی یک سلسله احکام و دستوراتی را برای بهبود وضع مردم و نیز آداب و مراسم حج خدا گفته و سپس در این آیه، می‌گوید: اگر کسی احکام الهی را اجرا کند و حد آن‌ها را نگه دارد و خلاف ننماید، «فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ».

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمْ شَعَائِرَ ۳۶ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى ۳۷ الْقُلُوبِ﴾^{۳۸}

«این است (مراسم و آداب واجب حج) و هر کس شعائر خدا را بزرگ و محترم شمارد، بدانند که این (بزرگداشت) صفتی از صفات دل‌های باتقوا است.»

﴿لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ ۳۹ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾

«برای شما در این شعائر، سودهایی است تا زمان معین و آن زمان معین وقتی است که باید آن‌ها قربانی شوند و یا می‌توان گفت: پایان کار حج هنگامی است که طواف انجام گیرد.»



اضافه شدن کلمه «تقوا» به کلمه «قلوب» حکایت از این می‌کند که تقوا امری معنوی و قائم به دل است و غایت و هدف اساسی از انجام مناسک حج و شعائر آن، تقوا است و انجام این مراسم، حکایت از توجه به ربّ بیت و صاحب خانه و اطاعت از او می‌کند.^{۴۰}

ابن العربی دربارهٔ ﴿فَأَيُّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ نوشته است:^{۴۱}
 آنگاه که ظاهراً و باطناً، بنده را حالت تعظیم فراگرفت، اخلاص نیت در بنده به وجود می‌آید و روح او از ناپاکی‌ها زدوده می‌شود و تعالی روحی، در او ایجاد می‌گردد. و چون تعظیم و بزرگداشت از مقولهٔ کارهای قلبی و درونی است، لذا «تقوا» را به «قلوب» اضافه کرده؛ زیرا حقیقت تقوا، در دل است و چنانچه تقوا در دل جایگزین شد، به دیگر اعضا هم اثر می‌کند.

ابوالفتوح رازی^{۴۲} در بحث از ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ﴾ از قول سیبویه نوشته است: «ذلک» مبتدایی است، محذوف الخبر. و تقدیر آن چنین است:
 «ذَلِكَ الْأَمْرَ وَالشَّأْنَ».

قرطبی در این باره، نوشته است:^{۴۳} تقدیر عبارت: «فرضکم ذلک» می‌باشد و یا «الواجب ذلک» و احتمال دارد که «ذلک» در محل نصب باشد به تقدیر: «امتثلوا ذلک». از آن جا که هدف اساسی اسلام در سفر خانهٔ خدا سیر الی الله است، حرکت به سوی صاحب خانه است و نه خانهٔ به تنهایی و غرض اصلی تهذیب نفس و تربیت روح و روان است و می‌خواهد انسان‌ها را بسازد و بگوید: سالک الی الله باید مشتبهات نفسانی و لذات جسمانی را کنار بگذارد و نفس اماره را بکشد و هواهای نفسانی را کناری نهد و تمام توجهش به سوی خدا باشد و در هر فرصت انسان‌ها را به یاد خدا سوق می‌دهد و می‌گوید:

﴿وَلِكُلِّ ۴۳ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةٍ
 الْأَنْعَامِ...﴾

«برای هر امتی، قربانی کردن (جهت تقرب به خدا) مقرر داشتیم تا قربانی کرده، نام خدای را ببرند که معلوم می‌شود قربانی کردن فقط به نام خدا و برای تقرب به خدا باید باشد.»

کلمه «منسک» را اگر به فتح سین بخوانیم^{۴۵} مصدر است و اگر به کسر سین بخوانیم، اسم مکان است و به هر دو طریق آن را می توان معنی کرد؛ یعنی خدای تعالی: «جَعَلَ لِكُلِّ أُمَّةٍ مِنَ الْأُمَّةِ السَّالِفَةِ مُتَسَكًّا».

تا این که به یاد خدا باشند و به یاد او قربانی کنند و هدف خدایی داشته باشند. موضوع یاد خدا بودن و خدا را فراموش نکردن و هدف خدایی داشتن و ذکر خدا گفتن، چیزی است که در آیه بعد هم تکرار شده است و به این صورت گفته شده است:

«آنان که چون یاد خدا شود، دلهاشان از هیبت اشراق اشعه جلال ربانی ... خائف و هراسان گردد...»؛^{۴۶} ﴿الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾^{۴۷}.

● ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاَهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاَهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^{۴۸}

«ونحر شتران فریه را، از شعائر خدا (به اعتبار این که قربانی برای خدا شده) مقرر داشتیم که در آن برای شما خیر است و صلاح، در حالی که آن شتران برپا ایستاده، نام خدا را ببرید و ذکر خدا به جا آرید و چون با پهلو به زمین بیفتند (کنایه از این که نحر شوند)، از گوشت آنها بخورید و به فقیر و قناعت‌پیشه و سائل و معتز هم اطعام کنید.

(امر در فعل - «فکلوا منها» - برای اباحه و رفع ممنوعیت است و استحباب دارد تا فقرا بفهمند که گوشت آن حیوان خوب است ولی امر در فعل - اطعموا القانع - امر وجوبی است). این بهائم و چهارپایان را مسخر و مطیع شما ساختیم، شاید سپاس‌گزارید.»

بُدْن جمع بَدَنه است^{۴۹} مثل ثَمْرَة ثَمْر. بَدَنه؛ یک شتر. از ماده بَدَانه یعنی سَمَن و فریه. يقال: بَدَّنَ الرجل بَضْمَ العین: اذا سَمَنَ و بَدَّنَ، اذا کَبَرَ و أَسَنَّ.

وَالْبُدْنُ؛ هی الإِبِل. و الهَدْيُ؛ عام فی الإِبِل و البَقَر و الغَنَم.

منصوب بودن کلمه «بُدْن» در آیه، بنابر فعل محذوف است؛ یعنی «وجعلنا البدن»



بوده است که فعل مذکور پس از آن، فعل محذوف را تفسیر می‌کند.

از کلمه «مِن» که برای تبعیض است می‌فهمیم که «بُذِن» بعضی از شعائر است.^{۵۰}
«من شعائر الله»؛ آی من اعلام دینه التي شرعها الله تعالی.

در این آیه، مفعول دوم فعل «جعلناها» است.

«لکم فیها خیر» جمله مستأنفه است. تقدیر آن، «کائناً لکم فیها خیر» می‌باشد.

«ولکم» ظرف لغو است. خیر مرفوع به ظرف است. به قول زمخشری، نکره بودن خیر افاده عموم می‌کند؛ یعنی منافع دینی و دنیایی را شامل می‌شود و به قول ابن العربی سودهایی برای پوشش و لباس و زندگی و معاش و سواری و به کرا دادن در این شتر هست.

﴿فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا﴾ ابن العربی، نوشته است:^{۵۱} ذکر الله، اسمی است که کنایه از نحر و ذبح می‌باشد؛ زیرا در موقع قربانی و ذبح گوسفند و نحر شتر، شرط است که نام خدا بر زبان رانده شود؛ «فصار ذکر الله کنایه عن النحر و الذبح».

بنابراین ﴿فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ﴾ یعنی انحر وها.

ابن السعود هم در بحث از این بخش آیه، نوشته است:

«بِأَنَّ تَقْوُلُوا عِنْدَ ذَبْحِهَا: اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُمَّ مِنْكَ وَ إِلَيْكَ».

صواف^{۵۲}؛ بعضی این کلمه را از ماده «صف» گرفته‌اند و معنای آن را ایستادگان و صف زدگان دانسته و برخی هم گفته‌اند کلمه مشتق از «صفا» است و کلمه را «صوافی» خوانده و معنای آن را «خالصةً لِلَّهِ مِنَ الشُّرْكَ» دانسته‌اند؛ یعنی آن را جمع «صافیه» دانسته و گفته‌اند: قربانی از روی اخلاص و برای خدا باشد.^{۵۳}

ابن قتیبه هم نوشته است: «صواف»؛ «ای قد صفت أیدیها و ذلک اذا قرنتا أیدیها عند الذبح».

نویسنده تفسیر التبیان نوشته است:^{۵۴} صواف جمع صافه، حیوانی که راست ایستاده باشد. و در صفحه ۴۴۴ تفسیر جلالین و ۳۲۶ تفسیر سید عبدالله شبر هم نوشته شده است: «صواف؛ قائمات قد صفن أیدیهنّ و أرجلهنّ».

ابوالفتوح رازی نوشته است:^{۵۵} صواف جمع صافه؛ یعنی به صف ایستادگان. «صواف؛ قائمة علی ثلاث قوائم»، «گفتند چون شتر بخواستندی کشتن یک دست او با بغل

بستندی تا او بر سه پای قائم بایستادی ...».

﴿...فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا...﴾ و جوب؛ سقوط. «وجبت الشمس»؛ آفتاب افتاد؛ یعنی خورشید غروب کرد. جنوب جمع جنب به معنای پهلو است.

و جوب جنب؛ یعنی قربانی که با پهلو به زمین افتد کنایه از آن است که بمیرد.^{۵۶}
شیخ طوسی نوشته است:^{۵۷}

«فإذا وجبت جنوبها؛ وقعت لئحرها. الوجوب؛ الوقوع

وجب الحائط؛ اذا وقع. وجب القلب: اذا وقع فيه ما يضطرب به»

﴿فَكُلُّوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ﴾

شیخ طوسی، نوشته است:^{۵۸} خوردن مستحب است و خوراندن واجب.

ابن شهر آشوب مازندرانی گفته است:^{۵۹}

از جمله «وَالْيُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ» چنین استنباط می شود که خوردن گوشت قربانی واجب نیست، بلکه مستحب است؛ زیرا از عبارت فهمیده می شود که انسان ها در خوردن این گوشت مخیر هستند.

القانع؛ کسی است که در «رضی بالشيء اليسير» و یا به قول ابن یحیی محمد بن صمادح التحیبی:^{۶۰}

القانع؛ هو الذی یقنع بما أعطی و بما عنده و لا یسأل.

و المعتز؛ هو الذی یتعرض لك و لا یسألک.

شیخ طوسی هم نوشته است:

القانع الذی یقنع بما أعطی أو بما عنده و لا یسأل.

و المعتز؛ الذی یتعرض لك ان تطعمه من اللحم.

شیخ طوسی اقوال مختلف دیگری نیز از قول ابن عباس و مجاهد و قتاده و دیگران نقل کرده است.^{۶۱}

سرانجام در پایان آیه گفته شده است:

﴿سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ﴾؛ یعنی آن حیوان (شتر)، با درشتی و ضخیم بودن و نیرو داشتن، باز

هم مسخر و مطیع شما شده و می کشید و می برید آنها را به هر جا که بخواهید و نگه می دارید و سپس هم می کشید.



● ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ﴾^{۶۲}

«گوشت قربانی و خون آن به خدا نمی‌رسد، اما تقوای شما به خدا می‌رسد. لیکن راستی و پاکی به خدا می‌رسد (کنایه از این است که یعنی مورد قبول واقع می‌شود؛ به عبارت دیگر دارندگان تقوا هستند که به خدا تقرب می‌جویند) این حیوانات را خدا مسخر شما ساخت تا خدا را تکبیر و تسبیح گویند.»

(یعنی بدین گونه این حیوانات را زیر دست شما نرم و آرام ساختیم تا خدا را به آنچه به شما داده، به بزرگی یاد کنید و نیکوان را بشارت دهید)^{۶۳} و تو ای رسول! نیکوان را، بشارت ده.

رسم عرب جاهلی بر این بود که در موقع قربانی، در برابر کعبه می‌ایستادند و خون‌های قربانی را به اطراف کعبه می‌پاشیدند - به گمان این که خدا از این خون‌ها استفاده می‌کند، لیکن قرآن گفت: این‌ها به خدا نمی‌رسد؛ یعنی مورد قبول خدا نیست ولی تقوا آن حالت اخلاص و توجه است که به خدا می‌رسد.^{۶۴}

هدف اصلی در این آیه نیز، هدایت انسان هاست به توحید و توجه به گرایش به خدا و درک رابطه میان خدا و بنده.

سرانجام هم که در آخر آیه گفته شده است ﴿وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ﴾ یعنی نیکوکاران و اهل توحید را بشارت بده. خود تشویقی است برای این که انسان‌ها به سوی خیر و خوبی و فلاح و رستگاری گرایش پیدا کنند.

زمخشری در بحث از این آیه، نوشته است:^{۶۵}

و در بخش نخستین آیه ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ﴾^{۶۶} باز هم، منظور تقرب به خدا و داشتن تقوا است و نیز باید دانست که مردم جاهلی، چون شتری را قربانی می‌کردند، خون شتر را به اطراف کعبه می‌پاشیدند برای تقرب به خدا، مسلمانان نیز می‌خواستند، چنین کنند که آیه، نازل شد و آنان منع شدند.

سیوطی هم نوشته است:^{۶۷}

در جاهلیت پس از نحر شتران، خانه کعبه را به خون شتران آلوده می‌کردند و خون

قربانی را به اطراف خانه کعبه می‌پاشیدند^{۶۸}، مسلمانان هم می‌خواستند چنین کنند ولی این آیه آنان را از این کار باز می‌داشت و چون هدف اصلی تقواست، خدا گفت: ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لِحُومَهَا﴾، ﴿وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ﴾ یعنی با امتثال از اوامر الهی و خودداری و پرهیز از نواهی، رضا و خشنودی خدا حاصل می‌شود.

ابن العربی، نوشته است: ۶۹

در بحث از ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لِحُومَهَا﴾^{۷۰} نیل از الفاظی است که به خدا تعلق نمی‌گیرد و این یک تعبیر مجازی است و منظور از نیل در این جا، قبول کردن است؛ زیرا آن چه که به کسی می‌رسد، اگر موافق طبع و خوشایند او باشد می‌پذیرد و قبول می‌کند و چنانچه آن چیز مخالف باشد و ناخوشایند، نمی‌پذیرد و آن را ناخوشایند می‌شمارد و خلاصه می‌خواهد بگوید: خدای بزرگ، آن چه را که از شما می‌پذیرد. تقواست؛ ﴿وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ﴾

● پی‌نوشتها:

- ۱- کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۸۶
- ۲- البرهان، ج ۳، صص ۸۵ و ۸۶. سید هاشم بحرانی در آغاز بحث از این آیه، نوشته است: پس از فراغ از ساختن بیت، خدا به ابراهیم دستور داد میان مردم ندا دهد که حج به جا آورند؛ «فَقَالَ يَا رَبِّ وَمَا يَبْلُغُ صَوْتِي»، «خداوندا! صدایم به همه نمی‌رسد.» خداوند فرمود: «عَلَيْكَ الْأَذَانُ وَعَلَى الْبَلَاغِ»؛ «از تو ندا کردن و از من رساندن.» سپس مطلب بالا را نقل کرده است.
- ۳- مسالک الأفهام، ج ۲، ص ۱۱۹
- ۴- حج: ۲۶
- ۵- مسالک الأفهام، ج ۲، ص ۱۱۹
- ۶- حج: الطريق الواسعة، و الجمع فجاج.
- و «الفج العمیق؛ راه دور»، «بئر عمیق»؛ ای «بعید القعر». «العماقة»؛ ژرف و دور شدن». نک: کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۶۹
- ۷- دوندگان در راه حق مختلفند و منافع هر یکی براندازه روشن اوست و به قدر همت او! صاحبان مال



- را منافع، مال و معاش است ... و ارباب احوال را، منافع، صفای انفاس است. نک خلاصه تفسیر ادبی و عرفانی، ج ۲، ص ۹۳
- ۸- نکره آوردن «منافع» به جهت شمول است تا هر نوع منفعت دینی و دنیایرا دربرگیرد.
نک: تفسیر بیضاوی، ج ۳، ص ۲۰۶ ابی السعود در بحث از منافع نوشته است: «عظيمة الخطر، كثيرة العدد، أو نوعاً من المنافع الدينية و الدنيوية بهذه العبادة.
نک: تفسیر ابی السعود، ج ۴، ص ۱۱
- ۹- کشاف، ج ۳، ص ۱۱
- ۱۰- کنایه؛ یعنی به کار بردن لفظی و اراده کردن معنای لازم آن، به عبارت ساده تر: لفظی را به کار برند و به جای معنای اصلی، یکی از لوازم آن معنی را اراده کنند.
- ۱۱- تفسیر «الجامع لأحكام القرآن»، ج ۱۲، ص ۴۲
- ۱۲- فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۵
- ۱۳- «والبهيمة»؛ «مَالاً أَنْطَقَ لَهُ وَ ذَلِكَ بِمَا فِي صَوْتِهِ مِنَ الْإِبْهَامِ وَلَكِنْ خَصَّ فِي التَّعَارُفِ بِمَا عَدَا السَّمَاعَ»، و نک: المفردات فی غریب القرآن، ص ۶۴. به گفته راغب: بهیمه یعنی حیوان بی زبان و وجه تسمیه اش این است که در صوت حیوان، ابهام هست و کسی نمی داند که چه منظوری از این صوت دارد و در عرف مردم، حیوانات غیر درنده را «بهیمه» گویند.
و در آیه ۱ سورة مائده هم این کلمه به کار رفته است: ﴿أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ...﴾ و منظور: شتر و گاو و گوسفند می باشد. و در این جا ﴿بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ﴾ مضاف الیه، جنس مضاف را تبیین می کند و اضافه آن، بیانی است و روی هم رفته ﴿مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ﴾ در آیه مورد بحث، بیان موصول پیش از خود؛ یعنی «ما» را می کند.
- ۱۴- فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۶
- ۱۵- کشاف، ج ۳، ص ۱۱
- ۱۶- نسائک: مفرد آن «نسیکه»؛ ذبیحه است. نسکت الشاة؛ ای ذبحتها. أعلاها؛ بدنه و اوسطها: بقرة، و أدناها؛ شاة. نک: تفسیر الخازن، ج ۱ ص ۱۵۰
- ۱۷- اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۵۲
- ۱۸- تفسیر جامع لإحكام القرآن، ج ۱۲، ص ۴۹
- ۱۹- در آیه ۱۶۵ اعراف ﴿وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعِقَابٍ بَدِيئٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ...﴾ بیش؛ ای شدید. نک: تفسیر جامع لأحكام القرآن، ج ۸، ص ۳۰۸
- بانس؛ آن که به او بوس و شدت رسیده باشد. فقیر؛ آنکه اعسار و تنگدستی او را ضعیف کرده باشد.
نک: کشاف زمخشری، ج ۳، ص ۱۱
- فقیر؛ فهو الَّذِي لِأَشْيءٍ لَكَ. بانس؛ فهو الَّذِي ظَهَرَ عَلَيْهِ الْبُؤْسُ (ضرر). نک: احکام القرآن، ج ۳،

ص ۱۲۶۹ ابن العربی.

۲۰- مسالك الأفهام، ج ۲، ص ۱۲۴

۲۱- الفقیر؛ هُوَ الَّذِي لَا شَيْءَ لَهُ. بئس؛ الَّذِي بِهِ ضَرَّ الْجُوعُ. نک: التبیان، ج ۷، ص ۲۴۷

۲۲- زَجَّاج گفته است: قضاء تفت؛ کنایه از خروج از احرام است.

فَرَاءً گفته است: «وَأَمَّا التَّفْتُ فَتَحْرُ الْبُذْنُ وَغَيْرَهَا مِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ وَحَلْقُ الرَّأْسِ وَتَقْلِيمُ الْأُظْفَارِ

وَإِشْبَاهِهِ. نک: معانی القرآن، ج ۶، ص ۲۲۴

جوهری در صحاح اللغة گفته است: «التفت في المناسك من قص الأظفار و حلق الرأس و العانة و

رَمْي الجمار و نحر البُذْن و اِشْبَاه ذلك. به نقل از تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۵۹

ابوالفتوح رازی از قول عبدالله بن عباس نقل کرده است که «قضاء تفت، وضع احرام باشد، از تقصیر

و ناخن گرفتن و حلق کردن و جامه دوخته پوشیدن» نک: تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۹۰

قرطبی نوشته است: «وقال الأزهري: «التفت؛ الأخذ من الشارب و قص الأظفار و نتف الإبط و حلق

العانة و هذا عند الخروج من الإحرام. نک: تفسیر جامع لإحكام القرآن، ج ۱۲، ص ۴۹

زمخشری هم قضاء التفت را قص الشارب و الأظفار و نتف الإبط نوشته است. نک: کشاف، ج ۳،

ص ۱۱

ابن العربی نوشته است: «تفت» لفظ غریبی است که در شعر عربی و اخبار دیده نشده است و در باره

آن، معانی گوناگونی گفته شده است:

۱- التفت؛ حلق الشعر، ولبس الثياب و ما اتبع ذلك مما يحل به المَحْرَم.

۲- مناسك حج ۳- حلق الرأس ۴- رمي الجمار ۵- ازالة قشفت الاحرام من تقليم الأظفار و

اخذ شعر و غسل و استعمال طيب نک: احكام القرآن ابن العربی، ج ۳، ص ۱۲۷

و از لحاظ شرعی، آن است که: چون حج گزار و یا عمره گزار قربانی خود را انجام دهد و سر خود را

بتراشد و خود را پاکیزه و تطهیر کند و جامه بپوشد، پس تفت به جا آورده است؛ «فیقضی تفته»، نک:

احكام القرآن، ابن العربی، ج ۳، ص ۱۲۷۱

نویسنده «لسان التنزیل» ذیل بحث از «لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ» در ص ۱۲۳ نوشته است:

زایل کنند شوخ و ریم خود را؛ یعنی موی لب و ناخن چیدن و موی زیر بازو برکندن و موی فرو

سوی ناف ستردن.

۲۳- حج: ۲۹

۲۴- نک: معانی القرآن فراء، ج ۶، ص ۲۲۴

و نیز می توان در باره لام حرف تعلیل، علاوه بر کتب قدما به کتاب «اللامات» تألیف الدكتور

عبدالهادی الفضلی، چاپ دار القلم بیروت مراجعه کرد.

۲۵- آل عمران: ۹۶

- ۲۶- التبیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۴۰ و نک: تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۰ و تفسیر جلالین، ص ۴۴۳ و نک: کشاف، ج ۳ ص ۱۱
- ۲۷- فهو خیر له: ای فالتعظیم خیر له. نک: کشاف زمخشری، ج ۳، ص ۱۲
- ۲۸- همان مأخذ و همان صفحه.
- ۲۹- فی ضلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۶
- ۳۰- به قول نویسنده «کشف الأسرار»، «تعظیم حرمت‌ها کار جوانمردان و سیره صدیقان است.» نک: خلاصه تفسیر کشف الأسرار، ج ۲، ص ۹۲
- «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» یعنی: فاجتنبوا الرِّجْسَ الَّذِي هُوَ الْأَوْثَانِ. و هو اشاره الی الشریک بالله. نک: اقصى البیان، ج ۱، ص ۴۱۱
- مکی بن ابی طالب قیسی هم «من» را برای بیان جنس دانسته و در تفسیر آن نوشته است:
- «فاجتنبوا الرجس الذى الأوثان منه.» ولی اخفش «من» را برای تبعیض دانسته است و در ترجمه عبارت گفته است: «فاجتنبوا الرجس الذى هو بعض الأوثان» نک: مشکل اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۷
- ۳۱- «من» برای بیان جنس است. نک: التبیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۴۱
- ۳۲- تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۲ و نک: مسالک الأفهام، ج ۲، ص ۱۳۲
- ۳۳- الرجس؛ الشیء القدر، رجس بودن بت، وصف ذاتی بت نیست بلکه وصف شرعی و حکم ایمانی است؛ زیرا بت پیکره‌ای است، از چوب یا آهن یا طلا و نقره و نظایر اینها که عرب‌ها آن را در مکانی نصب می‌کردند و می‌پرستیدند و چون در مکانی نصب می‌شده و ثابت در همان جا بوده، لذا بدان وثن گفته‌اند. نک: ج ۱۲، ص ۵۴ تفسیر جامع لاحکام القرآن.
- ۳۴- زور؛ آن است که از حق انحراف دارد و هر چه جز حق باشد کذب است و باطل است و زور. مدینه زوراء؛ أى مائلة. نک: همان مأخذ، ج ۱۲، ص ۵۵
- ۳۵- کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۴ و قرطبی در این باره نوشته است: «التعظیم خیر له عند ربّه من التهاون بشیء منه.» نک: ج ۲، ص ۵۴ تفسیر جامع لاحکام القرآن.
- ۳۶- شعائر، مفرد آن، «شعیرة» بر وزن «فعیله» از ماده شعرت است؛ یعنی دربت تفتنت، علمت، تحققت که همه در اصل به یک معنی است.
- شعائر؛ یعنی معالم ولى متعلقات آنها، در عرف مختلف است.
- شعائر در شرع یعنی: عرفه، مزدلفه - صفا و مروه و تمام مناسک حج و تعظیم شعائر؛ یعنی استیفای آنها. جمع مناسک حج را شعائر حج گویند.
- شعائر، گاه به معنای دین خدا و کتب خداست و تعظیم بدین شعائر؛ یعنی التزام بد آنها. نک: احکام القرآن ابن العربی ج ۳، ص ۱۲۷۳
- ۳۷- والتقوی؛ ای اتقاء مانهاهم الله عنه. نک: مسالک الأفهام، ج ۲، ص ۲۸۴

۳۸- حج: ۳۲

۳۹- الی اجل مسمی؛ وقت نحرها. ثم محلها: مکان حل حرها.

نک: ص ۴۴۴ تفسیر جلالین ص ۳۲۶؛ تفسیر سید عبدالله شبر.

در جلد ۲، ص ۴۲۴ تفسیر مجاهد نوشته شده است: «الی اجل مسمی؛ الی أن تسمى بدنأ» ابن عربی نوشته است درباره دربارۀ «لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»، برخی «منافع» را ثواب اخروی و بعضی هم آن را تجاغر ت دنیوی دانسته‌اند تا روز قیام. نک: احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۷۴

ابن عربی همچنین در بحث از «ثُمَّ مَجِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ» نوشته است: یعنی منتهی می‌شود و به پایان می‌رسد به بیت العتیق؛ یعنی طواف. در واقع، «ان شعائر الحج كلها تنتهي الى الطواف بالبيت». نک: احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۷۴

۴۰- فی ضلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۸

۴۱- احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۷۴ و تفسیر جامع الأحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۵۶ و کشف زمخشری، ج ۳، ص ۱۴

ابن قتیبه در بحث از «بیت العتیق» نوشته است:

«سُمِّيَ بِذَلِكَ لِأَنَّهُ عَتِيقٌ مِنَ التَّجْبِرِ فَلَا يَتَكَبَّرُ عِنْدَهُ جِبَانٌ»

ابوالفتوح رازی درباره «الی اجل مسمی» نوشته است: یعنی: الی انقضاء ایام الحج، نک: ج ۸ ص ۹۳، تفسیر ابوالفتوح رازی.

۴۲- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۹۳

۴۳- تفسیر جامع الأحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۵۳

۴۴- امت؛ یعنی گروهی از مردم که دارای یک آیین و مذهب و هدف مشترک باشند و به قول ابوالفتوح رازی درج ۸، ص ۹۴ تفسیرش، امت جماعتی باشد بر یک دین ولی گاه «امت» به معنای دین به کار رفته است، همان طوری که در دو آیه سوره زخرف آمده است: «إِنَّا قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ...» زخرف (۴۳): ۲۲ و زخرف: ۲۳ «...إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ...»

ولی کلمه «امت» در آیه ۱۲۰ سوره نحل، به معنای امام و پیشوای مردم آمده است: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُنْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

أُمَّةٌ: یعنی اماماً یقتدی به الناس؛ لآئنه و من اتبعه أمة، فسمى أمة لأنه سبب الاجتماع. نک: تأویل

مشکل القرآن، صص ۴۴۵ و ۴۴۶

۴۵- تفسیر جلالین، ص ۴۴۴. منسک به معنای شریعت هم هست همان گونه که در آیه ۶۷ سوره حج

هست: «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ...» نک: تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۲۷۹

۴۶- تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۶

۴۷- حج: ۳۵



- ۴۸ - حج : ۳۶
- ۴۹ - شتر را بدنه گویند برای بزرگی جثه و بدنش؛ مأخوذة من بدن بدانة نک: تفسیر ابی السعود، ج ۴، ص ۱۳. زمخشری هم بدن را مخصوص شتر می داند برای بزرگی جثه اش. نک: کشف، ج ۳، ص ۱۴
- ۵۰ - برای آگاهی بیشتر رجوع شود به فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۶ و احکام القرآن ابن العربی، ج ۳، ص ۱۲۷۷ و تفسیر التبیان، ج ۲، ص ۹۴۲ و تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۶ و کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۱۳
- ۵۱ - احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۷۷
- ۵۲ - این کلمه منصوب است، بنابراین که حال است از ضمیر «ها، در علیها» و غیر منصوب نیز هست؛ زیرا بعد از الف جمع، دو حرف وجود دارد. نک: البیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۱۷۶
- ۵۳ - احکام القرآن ابن العربی، ج ۳، ص ۱۲۷۷ و البیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۹ و کشف، ج ۳، ص ۱۴
- ۵۴ - تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۲۸۳
- ۵۵ - تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۸، ص ۹۵۰
- ۵۶ - تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۸، ص ۹۶ در جلد ۲، صفحه ۴۲۵ تفسیر مجاهد نوشته شده است: «اذا سقطت الی الأرض» و در جلد ۱ صفحه ۴۸۶ مختصر من تفسیر الامام الطبری نوشته شده است: «فاذا وجبت جنوبها»؛ یعنی اذا نحرمت و ماتت.
- در جلد ۴، صفحه ۱۳ تفسیر ابی السعود هم نوشته شده است: سقطت علی الأرض و هو کناية من الموت.
- ۵۷ - تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۲۸۲. در تفسیر جلالین و تفسیر بشر هم نوشته شده است: «وجبت جنوبها»، کنایه است؛ یعنی ماتت بالنحر نک: تفسیر جلالین، ص ۴۴۴ و تفسیر عبدالله شبر، ص ۳۲۶
- ۵۸ - تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۳۸۳
- ۵۹ - متشابهات القرآن، ج ۲، ص ۲۰۹
- ۶۰ - مختصر من تفسیر الامام الطبری، ج ۱، ص ۴۸۶ سید قطب نوشته است: المعتر: فقیر الذی يتعرض للسؤال نک: فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۶۰۰. عکبری نوشته است: والمعتر: المعترض. عرهم واعترهم وعرهم واعتراهم؛ اذا تعرض. نک: تفسیر التبیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۴۳
- ۶۱ - تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۲۸۳، برای آگاهی بیشتر رجوع شود به تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۸، ص ۹۶. در تفسیر ابی السعود، جلد ۴، صفحه ۱۴ نوشته شده است:
- والمعتر: ای المعترض للسؤال. وقری: المعتری.
- فراء نوشته است: القانع؛ الذی یسألک. والمعتر: ساکت يتعرض لک عند الذبیحة ولا یسألک نک:

- معانی القرآن، ج ۲، ص ۲۲۶
- ملا فتح الله کاشانی در تفسیر «واطعموا القانع و المعتر» نوشته است: «و بخورائید در اویش قناعت کننده ناخوانده را و سؤال کننده خواهنده را. نک: تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۷
- ۶۲ - حج: ۳۷
- ۶۳ - خلاصه تفسیر عرفانی کشف الأسرار، ج ۲، ص ۹۱
- ۶۴ - فی ضلال القرآن، ج ۵، ص ۶۰۰ و تفسیر مجمع البیان ذیل آیه مزبور.
- ۶۵ - کشاف زمخشری، ج ۳، ص ۱۵ و نک: معانی القرآن فراء، ج ۲، صص ۲۲۶ و ۲۲۷
- ۶۶ - «التقویٰ مِنْكُمْ»: الموجبة لإخلاص العمل لله و قبوله منه. نک: تفسیر سید عبدالله شبر، ص ۳۲۶ فراء در جلد ۲، ص ۲۲۷ معانی القرآن نوشته است در ذیل: «ولکن یناله التقویٰ منکم»: الإخلاص الیه.
- ۶۷ - الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۴، ص ۳۱۲.
- ۶۸ - ابن قتیبہ هم نوشته است: خون حیوان قربان شده را در جاهلیت برای تقرب، به اطراف کعبه می پاشیدند، مسلمانان هم خواستند چنین کنند؛ فانزل الله تبارک و تعالی ﴿لَنْ یَنَالَ اللهُ لُحُومَهَا...﴾ نک:
- تفسیر غریب القرآن، ص ۲۹۳
- ۶۹ - احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۸۳
- ۷۰ - فاعل فعل «لحوم» جمع مکسر است و چون میان فعل و فاعل، مفعول فاصله شده است، مذکر آوردن فعل جایز است، بلکه بهتر هست نک: البیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۱۷۶